۱۳۳

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

این احترامی که گفتند به پدر و مادر انجام بدهید، از خیلی قدیم در بین بشر بوده. البتّه این محقّقینی که راجع به تاریخچه‌ی جوامع بشری اظهار نظر می‌کنند، یک محقّق روسی که رفته بود سال‌ها در بین اینها بوده، بعد کتاب‌هایی نوشته شده به فرانسه، انگلیسی ترجمه شده برای اینکه خیلی مورد توجّه قرار گرفته و او را قبول کردند. من هم فارسی آن را ندیدم ولی فرانسه‌اش را دیدم و خواندم و بعضی کتاب‌ها را هم دارم. تمام آداب و رسوم و مجازات‌هایی که در این قبایل حذف می‌شوند. قبایل یعنی ترابریان یک چنین چیزی که دقیقاً یادم نیست آن جزئیاتش کجاست؟ ولی خیلی آثار مهمی دارد. در اینجا می‌نویسد: این قبایل بشری از اوّل نقش مادر را در تولید نسل می‌دیدند، می‌دیدند هیچ بچّه‌ای نیست جز اینکه از یک مادر به‌دنیا آمده. امّا جنبه‌ی طبیعی آن را، جنبه‌ی به‌اصطلاح رشد نطفه و ایجاد نطفه را نمی‌دانستند، طبیب که نبودند ولی همینقدر می‌دانستند. این قبایل بیشتر مادرسالاری بودند به‌اصطلاح، زن‌سالاری بودند. اینها چون می‌دیدند مرد به خیال خودشان نقشی جز خرحمالی نداشتند، حمالی کند برای قبیله. بدیهی است در این دوره حقّ پدر و مادر شناخته نمی‌شود. البتّه آثاری از خداشناسی در همین قبایل هست منتها چون خدایانی که ما خودمان هم خواندیم، می‌دانیم: خدای ابر، خدای باران ولی یک خدا قائل بودند که باید به آن توجّه کنند. تا می‌خواستند باران بیاید، خدای باران را می‌گشتند پیدا کنند، اسم آن چیست؟ بگویند که باران بیاید تا رسید به خدای واحد. قبل از همان هم که رسیده به خدای واحد، خودِ این قبایل نقش پدر را هم در تولید نسل متوجّه شدند و آنوقت فهمیدند که هم پدر، هم مادر نقشی دارند و اگر حقّی قائل شدند و احترامی قائل شدند، برای هر دو قائل شدند. به حدّی تقریباً باز این عکس‌العمل ایجاد شد که به‌تدریج اصلاً بشر و قبایل به مادر اهمّیت نمی‌دادند، به پدر بیشتر اهمّیت می‌دادند. عکس‌العمل آن دورانی که اصلاً پدر را نمی‌شناختند، این شد. البتّه باز این عکس‌العمل ایجاد شد که بعد از ظهور بعثت حضرت عیسی علیه‌السلام که از مادر متولّد شد، بدون احتیاج به پدر، باز یک‌خرده تعادل ایجاد شد که تاکنون ادامه دارد که البتّه حالا یک‌خرده دارد باز این تعادل به هم می‌خورد، حالا صحیح یا سقیمش دیگر، قضاوت نمی‌خواهیم بکنیم.

بشر از وقتی خودش را شناخت و نوع بشر را هم شناخت که فهمید ما غیر از آن میمون‌ها هستیم، ما غیر از اسب و الاغ و ماهی و اینها هستیم، ما هم یک حیوان برای خودمان هستیم، از آنوقت اهمّیت پدر و مادر شناخته شد و در تمام ادیان و قبایل احترام پدر و مادر ذکر شد. البتّه این

احترام فطری است، طبیعی است. طبیعتاً هر فردی نسبت به پدر خودش، نسبت به خالق خودش به‌اصطلاح یک ادب و یک احترامی را رعایت می‌کند ولی در ادیان ابراهیمی یک احترام خاصّی به این قاعده‌ی طبیعی دادند و حالا به‌صورت یک قانون شرعی بیان کردند. اوّلْ‌بار در ادیان حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌بینیم. حضرت ابراهیم علیه‌السلام به پدر خیلی احترام می‌گذاشت و حتّی تا مدّتی که پدر او را بیرون نکرده بود در خانه‌ی پدر بود. حالا پدرش که بود؟ جداست. در خانه‌ی پدری بود و زندگی می‌کرد بعد هم که پدر او را بیرون کرد، نفوذ مادر نتوانست کاری بکند، ابراهیم جداگانه رفت ولی به‌هیچ‌وجه از احترام پدر یا مادرش کم نکرد. در مذهب یهود هم همینطور است، پدر و مادر خیلی احترام دارند، نسبت به فرزند تفاوت دارند. در مسیحیت و اسلام هم همینطور.

این مقدّمه را که گفتم اینها در واقع برای این است که تصوّر نکنند که آقا! وقتی که ما دورانی می‌شناسیم که بشر اصلاً نمی‌فهمید پدر چیست، آنوقت چطوری بگوییم احترام از آنجا بود؟ یک چیز جعلی و من‌درآوردی است، بگوییم نه، این فطری است. کما اینکه در حیوانات می‌بینیم، آن حیواناتی که با مادر تنها زندگی می‌کنند، بعضی پرندگان، بعضی، اینها آن احترام و اهمّیت را به مادر می‌دهند و آنهایی که نقش هر دو را دارند، پرندگانی که به نوبت کمک می‌کنند، جوجه‌ها و فرزندان نسبت به هر دو احترامی دارند. پس این یک امر طبیعی و فطری است. اگر خودتان فکر کنید، فطرت می‌گوید من که از فلان‌کس به‌دنیا آمدم و او من را ایجاد کرده، باید احترامش را بکنم، این هست. درجه‌ی احترام این پدر و مادر در قرآن ذکر نشده، فقط درجه‌ی احترام آن، این است که ما هر جا می‌بینیم خداوند از وحدت خودش و عبادتِ منحصر ذکر کرده، از پدر و مادر هم ذکر کرده. دیدید که أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوالِدَيْكَ (سوره لقمان، آیه ۱۴) شکر من و شکر پدر و مادرت را بجا بیاور. که پدر و مادر را همردیف خودش قرار داده یعنی همان شکر را جدا هم نکرده که بگوید کمتر یا زیادتر یعنی گفته است همان شکری که نسبت به من که خدایت هستم، داری و باید بجا بیاوری، همان شکر هم، نسبت به پدر و مادرت باشد.

در آیه‌ی دیگری می‌گوید که عبادت من را بجا بیاور، عبادت یعنی چه؟ یعنی هر چه گفتم، بکن. دیگر فکرِ اینکه این صحیح هست یا نه، نکن. من گفتم که این شکلی نماز بخوان، نگو یعنی چه و اینها معنی ندارد. خداوند می‌گوید: نگو، چه معنی دارد یا ندارد؟ آنچه من (خداوند) گفتم، بگو! که این در واقع یک حکم شرعی است و منتها ما، در عرفان این حکم شرعی را، فایده‌ی عرفانی‌اش را در نظر دارند یعنی می‌گویند: خدا گفته است که آنچه من گفتم، بکن یعنی دیگر منطق به‌کار نبر. هیچ چیزی مافوق امر من نیست که این به این‌صورتِ شرعی بیان شده است که در آیه‌ی قرآن هست که هر چه خداوند گفت، باید انجام بدهید. بالاتر از امر خداوند چیزی نیست، حتّی خودت هم اگر چیزی خواستی بکنی، نباید بکنی. امر خداوند بر خودت هم مقدّم است. مجموعه‌ی اینها به‌این‌صورت درآمده. حالا ولی از این‌طرف هست که مثلاً خداوند می‌فرماید: امر من واجب است و اطاعت از پدر و مادرت یعنی می‌گوید پدر و مادرت مثل من، هر چه گفتند باید بکنی. اِلّا یک نفی به‌کار برده. اگر آنها

خواستند تو را از عبادت خدا باز دارند، خواستند تو را از راه حق باز بدارند، اطاعت‌شان نکن. فقط یک مورد گفته است که اطاعت نکن که این است. البتّه راه خدا هم نه اینکه وقتی دارید می‌روید مکّه، می‌آید جلویش را می‌گیرد و بگوید بیایید برویم، نه! یعنی روش عبادت را و به همین حساب هم در احکام شرعی برای کسی که از راه حق برمی‌گردد، مجازات سنگینی تعیین شده. مثلاً کافر یعنی کسی که از اوّل خداشناس نیست، این یک مجازاتی دارد ولی مرتد مجازاتش شدیدتر است. مرتد یعنی کسی که راه الهی را دارد می‌رود ولی از راه الهی منحرف بشود، این مرتد حساب می‌شود.

بنابراین همیشه در این فکر بکنیم که احترام پدر و مادر و اطاعت امر پدر و مادر حتّی از امر نفسِ خودش واجب‌تر است. وقتی می‌گویند «از راه حق اگر خواست تو را منحرف کنند، اطاعت نکن» نه اینکه فقط مسأله‌ی عبادت است. اگر از هر امر کاملاً صحیحی خواست تو را منحرف کند، اطاعت نکن. بنابراین اطاعت امر پدر و مادر هم اگر دیدید به جایی رسید که نمی‌توانید بکنید، نباید کرد ولی نه اینکه روی هوای نفس مثلاً بگویید: من می‌خواستم بروم به گردش و هواخوری، پدرم گفته صبر کن من مریض هستم، حالم خوب بشود. این را باید اطاعت کرد. برای اینکه گردش و هواخوری کار واجبی نیست. این است که رعایت عدالت و رعایت امکان شرعی هم انجام بدهید، ان‌شاءالله.
(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۲۱)

*****

داستان دو قبیله‌ی اوس و خزرج و اختلافاتی که توسط پیغمبر رفع شد را گفته‌ام. هر وحدتی که به نام خدا و به‌عنوان خدا انجام بشود، موهبتی است که خدا داده. بنابراین آنها هم دیگر شکرگزار می‌شدند. منتها آشتی آنها به‌صورت ظاهر بود، در معنا آشتی نداشتند، محبّت نداشتند ولی پیغمبر که آمد، حالا خداوند چه نیرویی در کلام پیغمبر و نگاه پیغمبر آفریده بود که اینها تسلیم شدند.

باید توجّه بکنیم که در خود قبیله‌ی اوس و خزرج که پیغمبر آنها را آشتی داد، همین وضعیت بود یعنی اگر آن وحدت را رها می‌کردند، دنباله‌ی دعوا و گرفتاری‌شان پابرجا بود. حالا اینکه تاریخچه‌ای بود ولی تاریخچه و وقایع و ذکر وقایع هم، در واقع برای ما پندی باید باشد که از این نتیجه‌گیری کنیم. همین نتیجه الان هم قابل انطباق است یعنی هر گاه در یک جنگی همه متّفق‌القول بودند، حتماً پیروز می‌شدند و اگر نبودند، نه!

خداوند در یک جای دیگری می‌فرماید: هُوَ الَّذي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنينَ (سوره انفال، آیه ۶۲) آن خداست که تو را به راه صحیح برای جنگ راهنمایی کرد. البتّه پیروز شدند تا پیغمبر حیات داشتند، تمام جنگ‌ها پیروز شدند منتها این هست که در بعضی جنگ‌ها، در خیلی‌ها قبلاً اختلاف داشتند، ناراحت می‌شدند و حتّی شکست‌هایی هم خوردند ولی در بعد از آن، هر اقدامی می‌کردند ولو عقب‌نشینی می‌کردند و تسلیم آن دشمن می‌شدند معذلک پیروز می‌شدند. این حرف را ما الان باید حس کنیم. الان گفتم، من چند تا نامه دارم از فقرای مختلف، از شهرستان‌ها که یکی مثلاً نالیده از اختلافی که بین دو تا هست و می‌گوید: من چه‌کار کنم؟ آدم بگوید: به این بپیوند گناه دارد، به آن

بپیوندد!؟ برای اینکه هر دو مسلمان هستند منتها با هم اختلاف دارند. باز هم مسلمین و فقرا اگر بخواهند موفّق باشند و در همه جا پیروز باشند، باید با هم مهربان باشند. مَثَلی است می‌گوید که در روز حسابرسی یکی گفت: خدایا! چرا مرا محکوم کردی؟ از مقام الهی پاسخ می‌رسد، می‌گویند که تو به هموطن خودت رحم نکردی، پس چه توقّع داری که به تو رحم کنند؟! ما هم رحم نمی‌کنیم اِلّا به کسانی که به هموطنانشان رحم کنند.

ان‌شاءالله خدا ما را خوب می‌کند. من نمی‌دانم، البتّه این دعاست که ما خوب باشیم ولی چه کسی این کار را می‌کند جز خداوند؟ از خدا می‌خواهیم: خدایا!

الهی چنان کن سرانجام کار تو خشنود باشی و ما رستگار

(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۲۵)

*****

کمک به دیگران و به‌اصطلاح پیدا کردن جهاتِ نیازشان برای همه واجب است یعنی کاری است که باید همه به داد هم برسند. من هم یک فرد بشر هستم، همین وظیفه را دارم منتها تفاوت من و شما این است: شما ممکن است با یک نفر، دو نفر برخورد کنید، می‌توانید تمام کارهایتان را بگذارید به‌عهده‌ی او ولی من نمی‌توانم. من همان وظیفه‌ای که دارم، نسبت به همه‌ی شماها یکسان است. این است که من وقتی به کسی دیگر می‌گویم، بکند یعنی در واقع آن شخص هم عوضِ من می‌کند. این است که نخواهید به خود من مراجعه کنید.

ما مثلاً مددکاری داریم، مددکاری حالا که خیلی آزار و اذیّت کردند. مثلاً آقای بنکدار هست، چند نفر دیگر هستند که وقت بیشتری دارند، به آنها رجوع می‌کنند. نه اینکه من خودم نباید بکنم، نه! من باید بکنم ولی به هر اندازه بتوانم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۲۸)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.